یادداشت

خداحافظ آقای رئیس جمهور!

بقیه از صفحه ۲

این گونه بود که رابطه روزنامه نگاران با خاتمی، رابطه ای ناگسستنی شد. بندی به منظر نگاه او بستیم تا خردمندانه طی مسیر کنیم. گزافه نیست اگر خانواده مطبوعات را در هشت سال دولت اصلاحات، دوست و یار وفادار خاتمی بدانیم که بی انتساب از اصل قدرت، تنها براساس آن «اعتقاد» و «اعتماد» با خاتمی عقد مودت بستند و بر سر پیمان خویش ماندند.

اما خاتمی نیز در رأس قدرت از انتساب به آن دور بود که مولانا جلال الدین گفته است: طفلان را پرورش و آسایش در گهواره باشد و اگر بالغی را بر گهواره مقید کنند، عذاب باشد و زندان.

خاتمی در گهواره قدرت بالغ بود. مصلح بالغ در بند این دام افتاد و اینک ناروا نیست اگر تهمت ناروا به سنت ایرانی که ما را خوش استقبال و بد بدرقه می داند، در برابر خاتمی همچون بنیاد گِل بر آب شد! چه سرّ نهان و طلسم پنهانی است که خاتمی را دوست و بیگانه، نزدیک و دور، متحد و منتقد، همه و همه یکسان و به یک شکل بدرقه می کنند.

شمس تبریز می گوید: با خصم به مهر درنگر، گرچه دشمن باشد زیرا که او را توقع کینه و خشم است از تو و چون مهر بیند... شرمش آید. و این مگر نه مصداق صدق دولت اوست که خاتمی چنانکه سردمدار دولت اصلاحات؛ پدر جلیل القدر دولت صلح ایران نیز هست؟!

و اما افتخار اهالی «ایران» این است که در روزنامه دولت خاتمی قلم زدند و چه شگفتا که حس ناخوشایند کار در روزنامه دولتی که بستن و شکستن بال اندیشه و حصر و حصار پر کشیدن قلم را تداعی می کرد با همراهی دولت اصلاحات، بدل به افتخار نویسندگان «ایران» شد.

جمع غالب «ایران» را جوانان پرشوری شکل داده اند که به جای گام نهادن در مسیر رادیکال مطالبات سیاسی، محو خاتمی و آرمانهایش شدند و همسو و همگام با او، طی طریق اصلاح کردند.

اما نام بلند ایران که عنوان روزنامه ما را مزین کرده است، بی هیچ انتساب و نسبتی خود به تنهایی بیانگر همه آمال و همه افق های بلند این روزنامه است و آیا روزنامه ای که «ایران» خطاب به مثل هر او گویزی جز قدم گذاردن در مسیر صلح و اصلاح وجود دارد؟

و چه زیباست که پیشقراول دولت ما نیز خود مزین به این شعّار و ملقب به این صفات کمال جویانه بود. خاتمی همراه ایران بود و «ایران» خاتمی را همراهی کرد.

... هرچند دوری از خاتمی، برای همه اهالی مطبوعات، تجربه تلخ غربت خواهدبود که مولایمان علی(ع) فرمود: فقدالاحبا غربته، از دست شدن دوستان غربت است.

و اینک امیدواریم چراغی که در دوران دولت اصلاحات، کوره راه آزادی اندیشه و مسیر پرتلاطم رسانه را روشن کرد، برمدار اقبال و هوشیاری آیندگان تا ابد بتابد و روشن بماند.

این مجموعه آخرین کار دوستان من در روزنامه ایران برای پاسداشت و گرامیداشت سال ها کار و تلاش سید محمد خاتمی در کسوت ریاست جمهوری است.

در این ویژه نامه سعی کردیم علاوه بر تجلیل و تکریم خاتمی و بازخوانی دستاوردها و رخدادهای ۸ سال گذشته با نگاهی تحلیلی و حتی انتقادی بر عملکرد رئیس جمهوری، به واکاوی و کالبدشکافی کامیابی ها و ناکامی های دوران اصلاحات بپردازیم.

امروز با آقای رئیس جمهوری خداحافظی می کنیم و از فردا به سیدمحمد خاتمی درود می فرستیم و حاصل تلاش و تفکر او را در پیشبرد اصل «گفت و گو» و «تعامل انسانی» چشم درراهیم.

خداحافظ آقای رئیس جمهور، سلام آقای خاتمی.

ریاست جمهوری، پسرم را از من درنکرد

گفت و گو با مادر سیدمحمد خاتمی

می گویند دعای خیر مادران که بدرقه راه فرزندان می شود، از هر نیرویی بالاتر است و به هر فرزندی که از آن برخوردار شود، از کودکی تا آستانه مرگ قدرتی فراتر از خواست بزرگترین سدهای موجود بر سر راه آن فرزند می بخشد. چه آن فرزند، آدمی گمنام باشد، چه «سیدمحمد خاتمی» مظلوم ترین رئیس جمهور ایران که با پشتوانه ای از ۲۴ میلیون رأی باید در طول هشت سال صدارت خود، با قدرتی بسیار بیش از آنچه می دیدیم، به راه خود ادامه داد تا به آرمان هایش جامه عمل می پوشاند گرچه همواره آماج تیرهای انتقادهای بدخواهان و کارشکنان «اصلاحات» بود. اکنون او به روزهای پایانی ریاست جمهوری خود نزدیک می شود و برای ما چیزی تا روز خداحافظی با رئیس جمهور محبوب؛ نمانده است. اما به راستی «شیر آهن کوه» مردایران این همه محبوبیت، این همه پایمردی و این همه آزادگی را از کجا به ارمغان گرفته است؟

می خواهیم از مردی که هشت سال عاشقانه حمایت اش کردیم، با او خون دل خوردیم، اما نتوانستیم همانند او استخوان آزاردهنده سکوت را در گلوی خود تحمل کنیم و بارها فریاد زدیم و باقک هایی که از غضب بر هم فشرده می شد، غریدیم، بیشتر بدانیم. این خصلت آمیزادا است که می خواهد هنگام خداحافظی با هر آنچه دوست دارد، خوب نگاهش کند، با تمام وجود در کاش کند و بعد چشم ها را ببندد تا آن عزیز با تمام جزئیات در ذهن اش جای گیرد.

خاتمی عزیز، سید سبزپوش، مردی که نه تنها آرا که قلب هایمان را فتح کرده بود از کسوت ریاست جمهوری خارج می شود. او را دوست داشتیم و هنوز هم و پس از این نیز حتماً... اما او که بود و چرا محبوب شد؟

به این بهانه به سراغ خانم سکینه خاتمی، مادر ارجمند، متین و صبور سیدمحمد خاتمی رفتیم. زنی بلندقامت که در ۸۴ سالگی هنوز چون کوه استوار است و به سان نسیم، آرام. در تمام صحبت هایمان با او در می یابیم خاتمی عزیز تبسم هایش را از مادر به ارث برده است. او در تمام صحبت هایمان حتی یک لحظه را بدون تبسم سر نکرد. خانم ضیایی در ۱۵ سالگی با مرحوم آیت الله سیدروح الله خاتمی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج هفت فرزند است: فاطمه، خدیجه، محمد، مریم، علی، محمدرضا و زهرا. او و همسرش به توصیه پیامبر عمل کردند و نام نخستین پسر خود را محمد نهادند و اولین دخترشان را فاطمه نامیدند. فرزندان همگی برای مادر عزیزند اما برای ما که این روزها واژه خداحافظی تمام ذهن و روحمان را پر کرده و هر گاه ویگاه بی آنکه بخواهیم با پشت دست های خود به چشمانمان می کشیم، «محمد» چیز دیگری است. می خواهیم از کودکی های این «رزگمرد» بدانیم.

مادر بابزی چشمانی که خاص مادرانی است که روزهای کودکی فرزند بروند و ایام جوانی خود را به یاد می آورند، می گوید: وقتی محمد، پس از فاطمه و خدیجه به دنیا آمد، بسیار خوشحال شدم. اولین پسرم متولد شده بود.

«کودکی او با شیطنت، هوشمند و استعداد فراوان همراه بود. تنها چهار، پنج سال داشت که آیت الله خاتمی با توجه به هوش و فراست محمد، او را به مکتب خانه فرستاد و او پس از آموزش های مقدماتی شروع به فراگیری قرآن کرد. در سال های کودکی محمد، به خاطر گرفتاری های آیت الله خاتمی که به تعلیم و درس و آموزش و فعالیت دینی مشغول بودند، من، بیش از هر کسی پناه محمد بودم و او انس و الفتی خاص با من داشت. طوری که هنوز هم رشته این انس و الفت با وجود دغدغه های فراوان محمد کمرنگ نشده و بر دوام و قرار خود باقی است. «ریاست جمهوری» نتوانست محمد را از من دور کند. او همیشه از زمان کودکی اش تاکنون به من لطف داشته است... وقتی نوجوان بود، مرتب سعی می کرد با کارهایی هر چند کوچک به من و پدرش کمک کند. او تا پیش از ازدواج خود و تا زمانی که در خانه بود، هر روز از آب انبار آب می آورد، نان می گرفت، خرید می کرد، به بازار می رفت و... اما تا بچه بود، شیطنت های زیادی داشت... پرشور و شر بود. اما ما که معتقد بودیم فرزندانمان باید آزادانه زندگی کنند و تربیت شوند تا آزاده خوار آیند و آزادگی را به دیگران بیاموزند، مانع شیطنت های او نمی شدیم و اجازه می دادیم آزاد باشد.»

دنیای کودکی همه آدم های دنیا شیرین است. ایامی که آرام آرام، در خلال بازی های کودکانه می گذرد و مثل باران بهاری به بذرهایی که در دل نهاد هر آدمی پنهان است، زندگی می بخشد. نوجوانی هر کس آیینه کودکی اوست. هر آنچه پدر و مادر در کودکی فرزند خود، درون او کاشته اند، در نوجوانی بار می دهد. از خانم ضیایی می خواهیم برایمان از نوجوانی خاتمی سخن گوید:

«تمامی نوجوانی محمد به مطالعه، ورزش و عشق به پدر و مادر و خانواده گذشت. او بسیار مهربان بود و بیش از همه به مادربزرگ پدری اش علاقه داشت. مهربانی او از هیچ کس دریغ نمی کرد. حتی خوب به یاد دارم، یک گربه خانگی داشتیم که پس از زایمان مریض شد. محمد دلسوزانه از بچه گربه ها مراقبت و نگهداری می کرد. حتی یادم هست با قطره چکان به آنها شیر می داد تا بزرگ شوند. محمد بسیار صبور، صمیمی، صادق و خوشنتدار بود. هرگز از هیچ کس گلایه نمی کرد. با کسی شکوه و گلایه و حتی درد دل نداشت. اما ارتباطات او با دوستان و آشنایان کاملاً شفاف بود. هرگز دروغ نمی گفت و همه روابط او با اطرافیان با اطلاع ما صورت می گرفت و از همه کارهای او خبر داشتیم. محمد من به تمیزی و نظافت اهمیت فراوان می داد. نیازهای شخصی اش را خود برآورده می کرد. بسیار تمیز بود، لباس هایش را خود می شست و حتی گاهی جورابش را که پاره شده بود، با دستان خود می دوخت تا من به زحمت نیفتم. در این ایام ورزش را هم خیلی دوست داشت. بویژه به وزنه برداری، زیبایی اندام، فوتبال و دوچرخه سواری علاقه نشان می داد.» از خانم ضیایی می خواهیم از تحصیلات سیدمحمد بگوید، مردی که در تمام هشت سال ریاست جمهوری اش، برای بیان عقاید و دیدگاه های خود، فخیم ترین کلمات را به کار می گرفت و زبان هر ادیبی را به تحسین می گشود. استواری او در کلام، سیاستمداران جهان را به فروتنی در برابرش وامی داشت. مادر باز هم با اشاره به هوش و استعداد فراوان نوجوان دیروزش می گوید:

«سال دوم دبیرستان بود که به حوزه علمیه اردکان که تحت مدیریت پدرش، آیت الله خاتمی اداره می شد، رفت و شروع به آموختن دروس حوزوی کرد. تا سال ۱۳۳۹ که عرصه ای بزرگتر را طلبید و راهی قم شد تا در حوزه علمیه این شهر تحصیل کند. در قم همزمان با تحصیل در حوزه، دیپلم خود را در رشته علوم طبیعی (تجربی) گرفت. البته تحصیل او در حوزه اولویت اول انتخاب او نبود و بیشتر با تشویق پدر به حوزه رفت و به همین دلیل نیز در کنار حوزه، دروس دبیرستان را آموخت و دیپلم گرفت و حتی در کنکور سراسری آن زمان نیز در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد. اما از آنجا که دیگر به لباس روحانیت ملبس شده بود، تحصیل علوم دینی را اولویت اول خود قرار داد و از تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران چشم پوشید. اما عشق به تحصیلات دانشگاهی سرانجام او را به سمت انتخاب رشته فلسفه در دانشگاه اصفهان کشید. اما قبولی در دانشگاه، فترتی در تحصیلات حوزوی او ایجاد نکرد و محمد به لحاظ حفظ ارتباط با ماهیت تحصیل او با علوم دینی و حضور در متن حوزه، در اصفهان مقیم حوزه علمیه این شهر شد و روز به روز پیشرفت بیشتری کرد تا جایی که به درجه اجتهاد هم رسید. جالب آنکه پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه اصفهان به دلیل داشتن همین شرایط اجتهاد می توانست از خدمت معاف شود، اما به دلیل فعالیت های سیاسی در دانشگاه به اجبار به خدمت سربازی رفت. او که عاشق تحصیل بود، از همین فرصت نیز استفاده کرد و همزمان با گذراندن خدمت سربازی به تحصیل در کارشناسی ارشد علوم تربیتی دانشگاه تهران پرداخت. تا اینکه بالاخره سربازی اش تمام شد و بعد از آن به حوزه علمیه قم بازگشت.

بعد از اینکه به قم بازگشت، در فاصله سال های ۵۱ تا ۵۶ تحصیل خارج فقه و اصول را نزد اساتید و مراجع ونیز از جمله شهید مطهری ادامه داد. از دیگر اساتید او در این زمان آیات محترم مرتضی حائری یزدی (قدّه)، وحید خراسانی وسیدموسی شبیری زنجانی بودند. در طول این سال ها او هر سال ماه مبارک رمضان به اردکان می آمد و به جوانان پرشور و دانشجویان دوستدار دین در قالب دوره های آموزشی به تبلیغ دین و مباحث سیاسی ومذهبی می پرداخت. در همین ایام نیز بود که با همسرش خانم زهره صادقی در قم ازدواج کرد. او از خاندان بزرگ صدر و زنی نجیب و اصیل است که در تمام این سال ها یار و همراه سیدمحمد بوده و نقش مهمی در توفیقات او داشته است. در مقابل رابطه سیدمحمد نیز با او فرزندانش بسیار صمیمی و خوب است. محمد بعد از فراگیری خارج فقه و اصول سال ۱۳۵۶ به درخواست تحصیل او در حوزه اولویت اول انتخاب او نبود و بیشتر با تشویق پدر به حوزه رفت و به همین دلیل نیز در کنار حوزه، دروس دبیرستان را آموخت و دیپلم گرفت و حتی در کنکور سراسری آن زمان نیز در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد. اما از آنجا که دیگر به لباس روحانیت ملبس شده بود، تحصیل علوم دینی را اولویت اول خود قرار داد و از تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران چشم پوشید. اما عشق به تحصیلات دانشگاهی سرانجام او را به سمت انتخاب رشته فلسفه در دانشگاه اصفهان کشید. اما قبولی در دانشگاه، فترتی در تحصیلات حوزوی او ایجاد نکرد و محمد به لحاظ حفظ ارتباط با ماهیت تحصیل او با علوم دینی و حضور در متن حوزه، در اصفهان مقیم حوزه علمیه این شهر شد و روز به روز پیشرفت بیشتری کرد تا جایی که به درجه اجتهاد هم رسید. جالب آنکه پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه اصفهان به دلیل داشتن همین شرایط اجتهاد می توانست از خدمت معاف شود، اما به دلیل فعالیت های سیاسی در دانشگاه به اجبار به خدمت سربازی رفت. او که عاشق تحصیل بود، از همین فرصت نیز استفاده کرد و همزمان با گذراندن خدمت سربازی به تحصیل در کارشناسی ارشد علوم تربیتی دانشگاه تهران پرداخت. تا اینکه بالاخره سربازی اش تمام شد و بعد از آن به حوزه علمیه قم بازگشت.

آغاز دوران خاتمی با واقعه ای پرمعنا و نمادین در تاریخ حیات روشنفکری توأم شد. واقعه ای که در آن آیت الله خاتمی امام جمعه اردکان بودند و بعد از شهادت آیت الله صدوقی نیز که ایشان امام جمعه یزد شد و سیدمحمد نماینده مجلس اول و بعد وزیر ارشاد بودند، پدر و پسر به رابطه فکری تنگاتنگی با یکدیگر ادامه دادند و همچنان به تبادل افکار می پرداختند. سیدمحمد هر بار که از قم و یا تهران به اردکان و یزد و نزد پدرش می آمد، آخرین اخبار و تحلیلهای سیاسی، کتب منتشره و... را در اختیار پدرش قرار می داد. آیت الله خاتمی با آنکه اصلاًمال و مکنتی از خود به جای نگذاشت، پس از مرگ وصیت کرد ثلث دارایی اش در اختیار سیدمحمد قرار گیرد تا با نظر او هزینه شود که همین نشاندهنده نزدیکی فکری پدر و پسر دارد.»

پسر نورچشم مادر است و خانم ضیایی مدام از محبتهای سیدمحمد نسبت به خود سخن می گوید. از او می پرسیم پس از اینکه سال ۱۳۷۶ بیست و دو میلیون نفر با رأی قاطع خود سیدمحمد را برگزیدند و او را شایسته ریاست جمهوری ایران دانستند، زندگی شما چه تغییری کرد؟

«مسؤولیتم سنگین تر شد. بسیاری از مردم نامه ها و پیغامهای خود را به من می رساندند و من نیز سعی می کردم آنها را به دست ایشان و دفترشان برسانم و البته محمد همیشه سعی می کرد به تمام آنها رسیدگی کند، اما در تمام این هشت سال هرگز نیز خود دیگران تفاوتی ندیدم. در سفر زیارتی به مکه معظمه در هتلی که زائران ایرانی بودند، ساکن بودم و بسیاری از مردم از اینکه می دیدند مادر رئیس جمهور به صورت عادی در کنارآنها است، تعجب می کردند و یا روزی در یکی از سفرهای زیارتی به مشهد مقدس، وقتی قصد داشتم در رواق دارالسیاده حرم مطهر امام رضا(ع) نماز جعفر طیار بخوانم، از خانمی که در پهلوی من نشسته بود خواستم تا کمی جابه جا شود تا به دلیل درد پایم بتوانم در آرامش نمازم را بخوانم، همین مسأله باعث شد کمی با هم حرف بزنیم. او پرسید: اهل کجایید؟ گفتم: اردکان. پرسید: آقای خاتمی را می شناسید. خندیدم و گفتم بله. وقتی فهمید مادر محمد هستم، خیلی تعجب کرد. در این هشت سال هر وقت ابراز احساسات مردم را نسبت به محمد می دیدم، خوشحال می شدم و خدا را شکر می کردم که صاحب چنین فرزندی هستم. از وقتی محمد رئیس جمهور شده، هر شب برای او سوره انعام را می خوانم و مرتب برای او دعا می کنم که ریاست جمهوری اش به سلامت و خوبی تمام شود. من معمولاً روزنامه ها را می خوانم و اخبار کشور را تعقیب می کنم. البته اخیراً به خاطر خونریزی چشم، روزنامه را به سختی می خوانم، اما هر بار که احساس می کردم محمد ناراحت است و یا بحرانی پیش می آمد، نذر می کردم که مشکلات برطرف شود. الآن هم خوشحالم که ریاست جمهوری او با آبرو و عزت به پایان می رسد. به هر حال مسؤولیت سنگین سیاسی، شرعی و مشکلات پیچیده مملکت از دوش او برداشته می شود. دلم می خواهد تاریخ از سید محمد خاتمی به نیکی یاد کند.»

در پایان از مادر رئیس جمهور محبوب می پرسیم: دوست دارید پسرتان باز هم رئیس جمهور شود؟ قاطعانه می گوید: نه! از لحاظ شخصی دوست دارم، مسؤولیت سنگین نداشته باشد. او در تمام این سالها مرتب از من یک خواسته داشت و می گفت: دعا کنید عاقبت به خیر شویم... مادر، مرا دعا کنید.

* * *

حرفهایمان با شیرزنی که بوی رئیس جمهور می دهد و چشمانش یادآور مردی است که هشت سال از زندگی گفت و به ما اجازه نداد در حضورش از مرگ سخن بگوییم. مردی که در خلوت خود درد دل هایمان را با او می گفتیم، گلایه هایمان را با او می کردیم و به خود اجازه می دادیم مطالباتمان را با فریاد از او بخواهیم - که خود نیز همین انتظار را از ما داشت - تمام شد. با یک دنیا صداقت، خداحافظی می کنیم و به آینده می نگریم.

آخرین حلقه روشنفکری دینی

بقیه از صفحه ۸

● معمای جمع روشنفکری و سیاستمداری (نقدهای جریان روشنفکری بر خاتمی)

خاتمی در تجربه دو دوره دولتمداری خود با گونه های مختلفی از نقد و انتقاد روشنفکران روبرو شد. طی این مدت طایفه ای از حامیان روشنفکر او با دلخوری ها و اعتراض های شهروندان عادی همنوا شدند و رئیس کابینه اصلاحات را به دلیل عدم بهبود رفاه و معاش جامعه سرزنش کردند. برخی دیگر اما خاتمی را در لباس سیاستمداری متفاوت از تصورات روشنفکری خویش یافتند آنها در میان این دوگانگی ذهنیت و واقعیت حساب خود را از او جدا کردند. اما گروه سومی از جماعت روشنفکران بودند که ضمن حفظ پیوند خود با آرمان و اهداف خاتمی نقدهای خود را متوجه روش ها و شیوه های رفتاری او کردند.

گروه سوم که به نظر می آید معیاری منطقی تر برای داوری خاتمی برگزید، با این پرسش کارنامه هشت ساله او را کاوید که خاتمی در مقام یک سیاستمدار چه میزان اصول و عقاید روشنفکری را حراست کرد؟

این رشته از روشنفکران همچنان که نام جدی ترین حامیان خاتمی در میانشان به چشم می خورد اکنون در هنگامه داوری او صریح ترین نقد را متوجه رئیس دولت اصلاحات کردند. مهم ترین ابزار این طیف برای سنجش عملکرد خاتمی، پرسش از سرنوشت مفاهیم و آموزه های جهان روشنفکری به عنوان تنها سرمایه این جریان در بازار سیاست بود. آنها کتمان نمی کنند که عصر دولت اصلاحات دوران درخشش و پویایی این مفاهیم و اندیشه ها بود و حضور خاتمی فرصتی گران آفرید تا تئوری ها و تولیدات متروک مانده روشنفکری راهی به بازار سیاست ایران بیابد. چنانکه برخی اصحاب روشنفکری روایت کرده اند خاتمی نه تنها زمین ناهموار سیاست را مهیای بذر افکار روشنفکری کرد بلکه خود باغبان و معلمی لایق برای اشاعه این مفاهیم شد.

از میان این میراث روشنفکری در حالی که دسته ای از مفاهیم بر تارک تحولات دوره اصلاحات درخشید برخی دیگر زیر چرخ نزاع سیاسی و در چنبره سلیقه اهل قدرت سرنوشتی غمبار یافت. زمزمه انتقاد رفیقان روشنفکر خاتمی دقیقاً از این مرحله آغاز شد. به باور اینان هجمه ها و تهدید باندهای قدرت عاقبت بوستان اندیشه سیاسی را دچار آفت کرد. خاتمی ناگزیر شد از پیگیری برخی مفاهیم و مطلوبات روشنفکری چشم پوشد و برخی دیگر از مفاهیم را که خوف انگیختن تقابل قدرت در رواج آنها می رفت با واژگانی دیگر ترکیب داد و مفهومی دوگانه از آنها ساخت.

منتقدان روشنفکر در بیان مصداق های این ادعا بر دو اتفاق انگشت می نهند یکی طرح قرائت جدید خاتمی از جامعه مدنی هنگامی که او خواست برای زدودن حساسیت منفی حاکمیت ریشه ای دینی و نبوی برای آن اثبات کند دوم طرح مفهوم جدید دموکراسی دینی آنگاه که خاتمی خواست هویت دینی اصلاح طلبان و مرزبندی آنها با سکولارها را به رخ بکشد.

فاز سوم نقد جریان روشنفکری از خاتمی پس از آن آغاز شد که خاتمی از پس دو جنگ عراق و افغانستان مکتب لیبرال دموکراسی را به چالش کشید. منشأ اعتراض خاتمی به لیبرال دموکراسی نقش های جدید دولتمردان غرب و شخص جورج بوش بود. اما برای جامعه روشنفکری این قیاس و استغراء گران آمد آنها نمی توانستند هضم کنند بنیاد فکری لیبرال دموکراسی در عملکرد ناردست سیاستمداران آمریکا متهم شناخته شود. چرا که از منظر جامعه روشنفکری رفتارهای خطاآلود سیاستمداران غرب انحرافی آشکارا از اصول دموکراسی و لیبرالیسم بود. به همین سبب این نقد به قلم یکی از سخنگویان روشنفکری خطاب به خاتمی نوشته شد که همچنانکه نبیاد رفتارهای ناهنجار برخی دولت ها و گروه های اسلامی را بر پای اسلام نوشت گناه تصمیم گیران سیاسی غرب را نباید به لیبرال دموکراسی نسبت داد.

به هر روی بحث و مناقشات خاتمی و جامعه روشنفکری که ابتدا حالت نجواهای درون محفلی داشت در نیمه دوم عمر دولت اصلاحات صورتی عریان پیداکرد. همه چیز در مواضع خاتمی و روشنفکران حکایت از آن داشت که زاویه نگاه دو طرف به حوادث و اوضاع تغییر کرده است. اما این اختلاف نظر بیش از آنکه نشانه ای از گسستن علقه ها و پیوندها باشد گویای آن بود که خاتمی و جریان روشنفکری در دوفضا و اتمسفر سیاسی متفاوت سیر می کنند. مطلوب جامعه روشنفکری این بود که خاتمی در عرصه قدرت یک روشنفکر بماند و حوادث و اوضاع را از دریچه روشنفکری ببیند و داوری کند اما خاتمی یک سیاستمدار بود با همه ملاحظات و محظوراتش.

شاید اختلاف نگاه خاتمی و روشنفکران را بتوان نمود و نمونه ای از فاصله مصحلت و واقعیت در سیاست ایران تصور کرد.

واقعیتی که این بار در هیأت تضاد و روشنفکر وسیاستمدار جلوه کرده بود. خاتمی در مسند قدرت نمی توانست به مصلحت نظام بی اعتنا بماند. او چنانکه دیدیم آنها را سکولارها را به رخ بکشد.

فاز سوم نقد جریان روشنفکری از خاتمی پس از آن آغاز شد که خاتمی از پس دو جنگ عراق و افغانستان مکتب لیبرال دموکراسی را به چالش کشید. منشأ اعتراض خاتمی به لیبرال دموکراسی نقش های درباره حقوق فعالان سیاسی را مردود شمرد. رئیس دولت اصلاحات خواسته دوستانش برای مواجهه با قدرت را آغاز رادیکالیسم نام نهاد و در مقابل، حامیان روشنفکر او نیز سکوت خاتمی رانقطه مصالحه و محافظه کاری خواندند.

به این ترتیب پایان تجربه دولت اصلاحات به طرح معمایی بزرگ در سیاست ایران انجامید؛ آیا سیاستمداری و روشنفکری قابل جمع است.

پیدایش دولت حامی روشنفکران (پایان یک تحقیر تاریخی)

خاتمی با کارت اعتباری روشنفکران وارد عرصه قدرت شد. داشتن تبار روشنفکری برای رئیس دولت اصلاحات اعتبار فراوان آفرید.

اما رئیس جمهوری که مستظهر به اعتبار روشنفکران به قدرت راه یافته اولین و مهم ترین گام را در دفاع از امنیت و اعتبار روشنفکران برداشت. آری، خاتمی در اولین روز جلوس خود بر کرسی دولتمداری از جامعه روشنفکری اعاده حیثیت کرد.

خاتمی کمر همت به دفاع از حیات و سرمایه قشری بست که پیش از آن هرگونه دفاع از او اتهامی بزرگتر و گناه نابخشودنی دولتمرد محسوب می شد. سنت سیاست دوری در ایران از مشروطه تاکنون بر پایه تحقیر و انزوای روشنفکران پیش رفته است. جامعه روشنفکری در این صد سال قربانی همیشه و همواره چرخه تحولات سیاسی بوده است. در شکست هر حزب و دولتی نام او به عنوان متهم و محکوم اصلی خوانده شده، رسوبات این فرهنگ به عصر و دوران ما هم کشیده شد. در ادبیات سیاست رسمی ایران، نام روشنفکر در کنار انواع بیشماری از جرایم نوشته شده. او منبع بی ثباتی و ناهنجاری جامعه و حکومت است می گویند و می نویسند که روشنفکر در بزنگاه حوادث یا در لاک عافیت می رود یا در پی گمراهی جامعه و زمینه سازی تسلط بیگانگان می رود، اما سنت تحقیر روشنفکری در دوره اصلاحات پایان گرفت.

آغاز دولت خاتمی با واقعه ای پرمعنا و نمادین در تاریخ حیات روشنفکری توأم شد. واقعه که در آن برای اولین بار دست هسته های روشنفکرستیز رو شد، ماجرای قتل های زنجیره ای اولین آزمون وفاداری خاتمی به نحله روشنفکری بود. ورود رئیس جمهور اصلاحات به این ماجرا برای جامعه روشنفکری آن پیام ارزشمند را داشته که برای نخستین بار پاره ای از حکومت به دفاع از روشنفکران برخاسته است.

خاتمی اولین مانیفست خود را به نام امنیت روشنفکران صادر کرد، مانیفستی که در آن جریان روشنفکری برابر خود دولتی دید که نه تنها آنها را مزاحم و دشمن خویش نمی بیند، بلکه دست یاری به سوی شان دراز کرده است.

آرزوی دولت اصلاحات برای برچیدن ریشه های تهدید از زندگی روشنفکران با گشودن جبهه جدید تزاع ناکام ماند و نیروهای خودسر پس از تسویه دولت تهدیدات خود علیه روشنفکران را در نهادهای امنیتی موازی از سر گرفتند، اما در عین حال بمدت هشت سال دولت به تربیونی برای بیان صدای مظلومیت روشنفکران تبدیل شد، جریانی که تاکنون در مظان اتهام دسیسه چینی و توطئه افکنی بود از سوی رئیس دولت اصلاحات به عنوان سفیران فرهنگ و سرمایه تمدن ایرانی طی این مدت نه تنها نهادهای سه گانه امنیتی - فرهنگی دولت خوانده شد (وزارت ارشاد، کشور و اطلاعات) تغییر نگاه دادند، نهادهایی که نقش بازوی تضعیف جریان روشنفکران را ایفا کردند. بلکه در رأس این نهادها چهره هایی نشستند که مهم ترین اتهام آنها دفاع از دگراندیشان و روشنفکران بود.

خادم حرم عقل

رئیس دولت اصلاحات شاید بسیاری فرایض روشنفکری را درعرصه سیاست فرو گذارد اما انکار نمی توان کرد که او در ادای حق عقل، عزیزترین فریضه روشنفکری گامی پس ننهاد.

جامعه روشنفکری ایران از مشروطه تاکنون سه حاکمیت خرد و عقلانیت درعرصه سیاست و اداره جامعه چشم دوخته است. در این مدت برای روشنفکران از طیف سکولارها تا دینداران، رواج عقلانیت (در دو مفهوم فلسفی ومدیریتی آن) دغدغه ناتمام بوده است.

پیشوایان روشنفکری ریشه دردهای بزرگ سیاست این سامان را در ترک و تعطیلی عقل جسته اند لذا دوررودی جریانهایی قرار گرفته اند که از چاشنی احساس و عرفان و ایدئولوژی برای گردش سیاست بهره می گیرند.

و خاتمی در روزگار غربت عقل بر کرسی سیاست نشست، او زمانی پرچم خردورزی برافراشت که بدیهی ترین اصول و مبانی سیاست ورزی و مدیریت جامعه انکار می شد. احساس گرایی سکه رایج بازار سیاست بود و فرهنگ انقیاد و اطاعت ورزی با تمام مشتقاتش ترویج می شد.

رئیس دولت اصلاحات از ابتدا مرز خود را از طایفه تلقیگرایان مادر زاد جدا کرد و این دل انگیزترین پیام برای جامعه روشنفکری بود، خاتمی در هشت سال صدارت خود بر این منهاج گام برداشت او رودرروی جریانهایی قرار گرفت که در اردوی اراده گرایان و ایدئولوژی ستایان خیمه زده بودند.

ازاین منظر خاتمی را باید وفادارترین فرزند جامعه روشنفکری در پهنه سیاست شمرد. فضاوت درباره اینکه او توانست گره های ناعقلانیت را در سیاست ایران بگشاید یا نه بحث دیگری است اما آنچه از کارنامه خاتمی در ترازوی خرد پیش روی ماست می گوید: رئیس دولت اصلاحات هشت سال در فضیلت عقل و خردورزی سخن راند.»

بزرگترین نزاع های او با طایفه اهل تشکیک و خردستیز درگرفت. او بارها خود را خادم حرم عقل خواند و مقتدای خود را ملاصدرا و بوعلی سینا و نائینی قرار داد، عالمانی که برافروزنده چراغ عقل در اعصار تاریخ بوده اند.

آخرین سخنان رئیس دولت اصلاحات نیز حکایت از آن داشت که بزرگترین خطر را در رفتار کسانی می بینند که درمسیر بستن باب خردورزی گام بر می دارند. او گفت پس از هشت سال تجربه سیاست به میان طایفه خردورزان و اصحاب اندیشه باز می گردد، مأموریت بعدی خود را پیگیری پروژه برزمین مانده «گفت وگو» خواند. پروژه ای که بدون تردید خاتمی را این بار هم در چالشی جدی با اهل تشکیک و تحجر قرار خواهد داد.